

تحلیل تطبیقی مفهوم هویت زنانه در بت دوره‌گرد مرجان بصیری و حباب شیشه سیلویا پلات

علی ضیاءالدینی دشتخاکی*

ناهید فخر شفائی**

چکیده

خیزش افکار اجتماعی جدید و تکوین و تکامل آن در جوامع مختلف، به بازتاب دردهای اجتماعی و بحران‌های روان-اجتماعی جوامع در دنیای روایت انجامیده است. یکی از مفاهیمی که همراه با توسعه‌یافتگی جوامع مطرح شده، مفهوم هویت است. این جستار با استفاده از روش تحلیل محتوا و سندکاوی و با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای و با مطالعه موردی دو رمان حباب شیشه اثر سیلویا پلات و بت دوره‌گرد اثر مرجان بصیری را با تبیین و تحلیل رابطه ذهنیت مردسالار و بحران هویت، بازنمایی الگوی زن مدرن و افسردگی، جنون و خودکشی زنان مقایسه کرده و به نتایجی دست یافته است. تنازع ذهنیت تاریخی جوامع و افکار مدرن اجتماعی، باعث تقابل دوگانه معنا در جهان اجتماعی، غلبه فردیت در جامعه و نیز بسط بحران هویت شده است. دنیای زنانه از این موارد بیشتر آسیب دیده است. انزوای زنان و قرارگرفتن آنان در حباب پوشالی و جنسیت‌زده تاریخی در جهان امروز، باعث بروز اثرات روان رفتاری و نیز ایجاد نحله‌های فکری خاصی شده است که در جهان فرهنگ در حال تکرار، تداوم، حفظ و یا ترویج است. این امر در جهان روایت، به مثابه جهان واقع، نیز مشهود است به گونه‌ای که سیر روایی در دو رمان بت دوره‌گرد و حباب شیشه بیانگر تلاش نافرجام انسان مدرن برای

* عضو پژوهشکده فرهنگ اسلام و ایران، دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول)
aliziairan@yahoo.com

** استادیار گروه آموزش زبان انگلیسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، n.shafae@uk.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۸

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

رهایی از جبر اجتماعی و ذهنیت قالبی است که زن را در روی کردی جبرگرایانه، دارای سرنوشتی محتوم می‌داند. تلاش دو شخصیت اصلی در دو روایت، نوعی کانون‌گریزی اجتماعی را، به هدف فرار از بحران هویت القا می‌کند.

کلیدواژه‌ها: هویت، پدرسالاری، حجاب شیشه، بت دوره‌گرد، سیلویا پالات، مرجان بصیری.

۱. مقدمه

دنیای روایت در تبیین و گسترش معنای من (Ego)، نقش برجسته‌ای دارد. هویت، عامل ایجاد همبستگی اجتماعی، دارای بافتی چندلایه و متعلق به همه افراد جامعه است. در ادبیات، من اجتماعی زنانه، بر اساس نظر شوالتر (Showalter, 1998:84) سه دوره را گذرانده است:

دوره اول Feminine: در این دوره زنان برای رسیدن به موفقیت‌هایی مساوی با مردان می‌کوشند. در این دوره، استفاده زنان از نام مستعار در ادبیات رایج می‌شود.

دوره دوم Feminist: این دوره با رد کردن وصف هم‌سازی زنانه و نمایش مظلومیت زن در ادبیات و ارائه تصویرهایی از اتوپیای زنانه همراه است.

دوره سوم Female: رد همه مظاهر دو دوره گذشته به دلیل وابستگی‌هایی که به جهان مردمحور داشت و تلاش برای رسیدن به ادبیات زنانه، به مثابه منبع هنر از ویژگی‌های این دوره است.

موضوع هویت، بحث درباره خصوصیات اجتماعی، عقاید، ارزش‌ها، رفتارها و نگرش‌های متمایز گروه‌های اجتماعی است. بنابراین اثر ادبی، آینه‌ای است که بخشی از هویت اجتماعی در آن انعکاس یافته است. از دیدگاه جامعه‌شناسی هویت، در متن تغییرات فرهنگی مفهوم می‌یابد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۲-۸۱). سنت اجتماعی شرق و غرب، عمدتاً مردان را عقل برتر می‌داند و گاهی در روی کردی فئودالی، از زن تصویر یک برده را ترسیم می‌کند. این نگره، در تعارض با اندیشه‌های برابرخواه معاصر، زمینه بروز بحران هویت را فراهم می‌کند.

با بروز و توسعه اندیشه‌های فمینیستی در نیمه دوم قرن ۱۹، نفی جنسیت‌زدگی از جامعه مدرن مطرح می‌شود. این واقعیت در دو رمان بت دوره‌گرد و حجاب شیشه نیز بازتاب دارد: در حجاب شیشه «استر در پی رد کردن نقش‌هایی است که به عنوان زن می‌تواند در جامعه

داشته باشد» (Miatsu, 2018: 51-71). استر اسیر اندیشه‌های مردسالاری است که او را در دنیای تحت سلطه، تا خودکشی نویسنده‌اش همراهی می‌کند. در بت دوره‌گرد نیز سها همواره در مبارزه با سنت اجتماعی مردسالار و اصول حاکم بر جامعه است و گرفتار نگاه ابزاری به زن است که او را یک بُت (زیبارو) می‌بیند و به جز نقش‌های جنسیتی، همه وجودش را نفی می‌کند و او را وادار به خودکشی می‌کند.

۲. بیان مسأله

با طرح اندیشه‌های نوین مدنی و اجتماعی، تعدیل یا نفی نقش‌های زنان، که جهان مردسالار برای آنان تعریف کرده بود، مطرح می‌شود. جست و جو، تبیین، تشریح و تحکیم موقعیت اجتماعی زن معاصر، در تعارض با سنت اجتماعی مردانه، اثرات مخرب بر روح جامعه و به ویژه زنان داشت. بروز یک هویت نوین زنانه در ارتباط جامعه و مدرنیته و مقاومت سنت‌های اجتماعی در برابر این وجه اجتماعی، سبب شد زنان روشنفکر در تلاش برای تحکیم موقعیت و هویت نویافته زن معاصر تلاش کنند. این تلاش‌ها در ادبیات و رمان‌های زنان بازتاب داشته است. این جستار با تحلیل تطبیقی هویت زنانه در دو رمان حباب شیشه (۱۹۵۰م.) و بت دوره‌گرد (۲۰۱۲م.) می‌کوشد تا با واکاوی لایه‌های روایی، برخی از جنبه‌های تعارض فکری جوامع را در مرحله گذار نشان دهد و به این پرسش پاسخ دهد که نگره‌های زن‌محور، در دوران گذار چه ابعاد اجتماعی داشته و زنان را در مواجهه با سنت مردسالار دچار چه تنش‌هایی نموده است؟

این پژوهش از جمله پژوهش‌های کاربردی - نظری است و با روش تحلیل محتوا و با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای، موضوع هویت زنانه را در دو اثر حباب شیشه و بت دوره‌گرد، به عنوان نمونه موردی نقد و تحلیل کرده است. از آنجا که «هر نقدی آگاهانه یا ناآگاهانه بر اساس نظریه‌ای کهن یا نو است» (انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۴) و «ادبیات، ادبیات تولید می‌کند» (روزبه کوهشاهی و انوشیروانی، ۱۳۹۲: ۱۴۵)، این جستار در حوزه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی مکتب فرانسه و مطالعات میان رشته‌ای جای می‌گیرد.

۳. پیشینه پژوهش

دوبوار با طرح سؤال «زن بودن یعنی چه؟» باعث ایجاد انقلابی در مبارزات زنان شد. از نظر او، زن با یک هویت مشخص به عنوان زن به دنیا نمی‌آید بلکه در جامعه به عنوان یک زن پرورش می‌یابد. از این منظر فیزیولوژی زن از عوامل تعیین‌کننده موقعیت اوست اما برای تعریف هویت او کافی نیست زیرا فیزیولوژی به تنهایی نمی‌تواند به این سؤال پاسخ بدهد که چرا زن، دیگری است (De Beauvoir, 1949: 63-64). جریان‌های مختلف فمینیستی، تعاریف متفاوتی از هویت زنانه ارائه داده‌اند:

- **فمینیست‌های لیبرال**، مانند دوبوار، از فقدان حق رأی، تحصیل و کار برای زنان شکایت و تلاش کرده‌اند با به دست آوردن این حقوق، هویت زن را به او بازگردانند.

- **فمینیست‌های مارکسیست و رادیکال**، نقش سرمایه‌داری را در ایجاد بحران پررنگ می‌بینند زیرا سرمایه‌داری به کانون خانواده نیاز دارد و تثبیت زنان در نقش‌های کلیشه‌ای، باعث دوام سرمایه‌داری می‌شود. فمینیست‌هایی مانند آنجلا دیویس معتقدند که زنان باید با فعالیت در اجتماع، از فردیت خود فراتر بروند و به نقش تاریخی خود فکر کنند (Carrier, 2015: 36). **رادیکال‌ها** معتقدند که در جامعه مردسالار، هر بُرد برای زنان، به معنی باخت در یک عرصه دیگر است زیرا مردها تنها زمانی حاضر به از دست دادن چیزی هستند که دیگر به آن نیاز ندارند. والبی (1991: 174-179) ضمن بررسی اشکال مختلف نظام پدرسالاری، نشان می‌دهد که چگونه پدرسالاری در عرصه‌های خصوصی و عمومی زنان را استثمار می‌کند.

- **فمینیست‌های پسامدرن** برخلاف فمینیست‌های ذات باور، هویت را سیال می‌بینند و معتقدند که نه جنس و نه جنسیت هیچ کدام طبیعی نیستند. بست مدرن‌ها هویت زنانه را انکار می‌کنند و معتقدند که مذکر و مؤنث ساخته فرهنگی هستند که این هویت‌ها را تولید کرده‌است. آنان زنان را گروهی که دارای هویت یکسان و هدف مشترکی باشند، نمی‌بینند. به گفته باتلر، «اینکه زنان در همه فرهنگ‌ها هویت مشترکی دارند، معمولاً با این تصور همراه است که زنان در همه جای دنیا تحت تسلط یک نظام سلطه مردانه هستند. از آنجا که این نگاه طرز تلقی فرهنگ‌های غیر غربی را، با نگاه استعماری غربی بررسی می‌کند، نقد شده است زیرا غرب با این کار

یک «جهان سوم» یا حتی یک «شرق» می‌سازد و با منطق خودش، تبعیض جنسیتی را با اطلاق توخیش به جهان شرق توضیح می‌دهد» (همان: ۶).

دو رمان بت دوره‌گرد (۲۰۱۲ م.) و حباب شیشه (۱۹۵۰ م.)، مربوط به دوران قبل از نفوذ اندیشه پست‌مدرن و در ارتباط با موج دوم فمینیست هستند. بنابراین فضای فکری حاکم بر دو رمان برآمده از تفکر ذات‌باور است.

استفان دیلیبرز (۲۰۱۹) در مقاله «استعاره‌های جنون» و مهسا ملک‌مرزبان (۱۳۸۲): ۱۳۹-۱۳۵، در مقاله «من دیگر در شعر سیلویا پلات»، به روان‌پیشی در اشعار پلات اشاره نموده‌اند. ژاکلین رز در کتاب *دلهره سیلویا پلات (۱۹۹۲)* و همچنین شاهرخ حکمت و حمیده دولت‌آبادی (۱۳۸۹: ۸۰-۵۷)، در مقاله «اشعار سیلویا پلات و فروغ در نقد فمینیستی الاین شوالتر»، به بررسی شعر پلات و فروغ از دیدگاه نقد فمینیستی پرداخته‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهد تا کنون هیچ اثر مستقلی از دریچه جامعه‌شناختی به موضوع هویت زنانه در روایت‌های پلات و بصیری نپرداخته است و این جستار نخستین اثر پژوهشی در این زمینه است.

۴. بحث

۱.۴ آغاز روایت‌ها

نام هر دو روایت، استعاره مفهومی است. حباب شیشه استعاره گویایی است که زن را در یک حباب سلطه‌پذیر قرار می‌دهد و این حباب، نگاهی سلطه‌باور را بر جانش می‌نشانند و مانع ارتباط او با دنیای بیرون می‌شود. بت دوره‌گرد هم استعاره‌ای است که از شیء‌شدگی و زیبایی زن و آوارگی و بی‌جایی اجتماعی و سلطه‌پذیری او سخن می‌گوید.

روایت حباب شیشه، در یک تابستان دم‌کرده غریب و با تصویر اعدام روزنبرگ‌ها (پلات، ۱۳۸۴: ۸) آغاز می‌شود که تداعی‌کننده فضای بسته اجتماعی است. فضایی که در رمان بت دوره‌گرد هم، با گم شدن سها مفهوم می‌یابد. شخصیت‌های اصلی دو داستان، به مظاهر جهان روشن‌فکری تن داده‌اند و ناسازگاری فکر آنان با سنت مردسالار جامعه، روح هر دو را می‌آزارد و آنان را به سمت افسردگی می‌برد و بدین سان زن رنجور از فضای اجتماعی، به خودش می‌گوید: «انگار شدی یه مکعب بازی. می‌دونی کدوم‌ها؟ همونا که باید بچرخونی و بیچونیش تا رنگه‌اش مرتب شه» (بصیری، ۱۳۹۱: ۸۲).

۲.۴ غلبه ذهنیت تاریخی مردسالار و بحران هویت

نگاه تاریخی به زن، نگاهی است که نقش‌های زن را محدود می‌کند. این نظام فکری زن را دیگری، ناقص و به حاشیه رانده شده می‌بیند. ایریگاری (1985: 142) راه حل را در واژگونی نظام فکری غرب می‌داند و بر جاخالی‌های گفتمان، که نشانه کنار گذاشته شدن زن است، تأکید می‌کند و معتقد است که برای به‌دست آوردن هویت باید همه چیز را از نو شروع کرد و بنیان فلسفی نوینی ساخت. کریستیوا بر طردشدگی سوژه زنانه در جامعه معاصر تأکید می‌کند و این تجربه را مترادف آلوده‌انگاری، خشونت و وحشت می‌داند و معتقد است «آنچه طرد شده است، حذف می‌شود و این مرا به سمتی می‌راند که از معنا تهی است. این رنج و خشونت است که من، تحمل می‌کند» (Kristeva, 1982: 2).

کنش جامعه با کاهش نقش زنان از یک سو و بازتولید گسترده سنت اجتماعی مردسالار از سوی دیگر، سبب ایجاد بحران هویت و در مواردی تبعات تراژیک برای جامعه زنان شده است. این واقعیت اجتماعی در معارضة با ذهنیت تاریخی، باعث بروز مشکلاتی از جمله تردید، عدم خودباوری اجتماعی، بحران هویت، افسردگی، جنون و خودکشی بوده است. دو رمان حباب شیشه و بت دوره‌گرد از این حیث دارای وجوه مشترکی هستند.

زن معاصر، در تلاش برای رسیدن به علایقش و خلق یک هویت اجتماعی جدید، همواره با نگرش تاریخی پدرسالار مواجه بوده است که هویت او را به نقش‌هایی از پیش تعریف شده گره زده است. چسلر در نگرشی روان-اجتماعی، با نقد فرهنگ سلطه‌گر مردسالار، می‌گوید: «سلامت عقلانی را مردان تعیین می‌کنند و یک زن برای اینکه از نظر روانی سالم باشد، باید خود را با هنجارهای رفتاری زنان در جامعه [مردسالار] وفق دهد و آن‌ها را بپذیرد حتی اگر این رفتارها، رفتارهایی خوشایند و قابل پذیرش نباشد» (2018: 129).

۱.۲.۴ شیء‌شدگی زنان، خشونت مردان

نقد کالاشدگی زنان، در هر دو رمان از محورهای اندیشه است. سنها و استر منتقد اجتماعی هستند. سنها از جریان‌های اجتماعی نظیر غلبه مردسالاری، خشونت مردان و دروغ آزرده است (بصیری، ۱۳۹۱: ۴۹) و استر نیز کالاشدگی و تحدید نقش‌های اجتماعی زن را به محکمه نقد می‌کشد. او در وصف روابطش با مارکو می‌گوید:

من هیچ وقت قبلاً به مردی که از زن متنفر باشد، برنخورده بودم. می‌توانستم تشخیص بدهم که مارکو از زن متنفر است، چون با وجود تمام ستاره‌های تلویزیون و مدل‌های عکاسی که آن شب در آن اتاق جمع بودند به هیچ‌کس جز من توجه نداشت. نه از سر مهربانی یا کنج‌کاوی، بلکه به خاطر آنکه من قسمتش شده بودم. مثل یک ورق مشخص در میان دسته‌ای از ورق‌های مشابه (پلات، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

نگاه جنسیت‌زده به زن، نشانگر سلطه مردانه و بیان‌کننده نگاهی غیرانسانی است که در طول تاریخ روح زنان را آزرده است. استر در حباب شیشه می‌گوید: «ناگهان بعد از آنکه من خواندن شعری را تمام کردم، گفت: «استر! هیچ وقت یک مرد را تماشا کرده‌ای؟» آنطور که مطرح کرد می‌دانستم منظورش یک مرد معمولی یا مرد، به طور کلی نبود، می‌دانستم منظورش مرد لخت است. گفتم: «نه، فقط مجسمه‌هایشان را دیده‌ام». گفت: «دلت می‌خواهد مرا ببینی؟»

این نگاه به زن، در بت دوره‌گرد و در روابط سها و فرزین هم دیده می‌شود: «نگاه فرزین به صورتش که نه، بیشتر به تن و بدنش بود» (بصیری، ۱۳۹۱: ۱۶). این امر بن‌مایه بدبینی جنسیتی زنان نسبت به مردان است. استر فکر می‌کند

مردها سعی می‌کنند دختری را گمراه و با او رابطه برقرار کنند و می‌گویند که با او ازدواج می‌کنند ولی به محض اینکه دخترک تسلیم شد، تمام احترامشان را نسبت به او از دست می‌دهند، سرانجام بدبختش می‌کنند و رهاش می‌کنند (پلات، ۱۳۸۴: ۸۸).

در هر دو روایت، با تصویرهایی از رفتار سلطه‌محور و مبتنی بر شهوت‌رانی، قدرت و خشونت مردان روبه‌رو هستیم. «مارکو استر را به عقب پرت می‌کند و او توی گل می‌افتد و لباسش کثیف می‌شود. مارکو او را به زمین می‌زند» (همان: ۱۱۷). فرزین هم برای به دست آوردن یا دیدن سها، نسبت به سهیلا پرخاشگر است و او را به باد کتک می‌گیرد و با لگد به پهلوی او می‌زند (بصیری، ۱۳۹۱: ۲۱-۲۰؛ ۳۷؛ ۸۰-۷۹).

۲.۲.۴ تعلیق یا تردید اجتماعی

استر گرین‌وود و سها، در تلاش برای ایفای مسئولیت اجتماعی و رسیدن به هویت جدید و پیشرفت هستند. این امر مستلزم هوشمندی و جاه‌طلبی زن بود که جهان سنت‌گرای آمریکای نیمه قرن بیستم و ایران اوایل قرن بیست و یکم آن را بر نمی‌تابید. از این رو تعلیق شخصیت روایی سهای دانشگاهی و استر نویسنده، بین مظاهر دنیای جدید و غلبه ذهنیت

مردسالار سبب می‌شود آنان بین دو ساحت زن مدرن نقش‌آفرین و زن کلاسیک تن‌سپرده به چارچوب‌های جامعه مردسالار، دویاره شده و با نوعی بحران هویت دست و پنجه نرم کنند. ددریا بریفونسکی (۲۰۱۲: ۱۰) به این نکته اشاره می‌کند که سیلویا پلات و شخصیت رمانش، استر، به علت تضاد بین نقش‌هایی که جامعه برایشان در نظر گرفته بود و انتظاراتی که از خودشان داشتند دچار مشکل دوگانگی هویت شده بودند.

استر و سها، در بستر جامعه‌ای سنت‌زده گرفتار آمده‌اند. استر بین نقش زن سنتی و متجدد، مردد است و پذیرش سنت اجتماعی مردسالار را، مرادف با بازماندن از امتیازهای اجتماعی دیگری می‌داند که به یک زن رخ می‌نماید:

از سر هر شاخه، مثل یک انجیر درشت بنفش، آینده درخشانی به من علامت می‌داد و چشمک می‌زد. یک انجیر شوهری بود و خانواده خوشبخت و فرزندان و انجیر دیگر شاعره مشهوری و انجیر دیگر استاد دانشگاه موقی و انجیر دیگر سردبیر شگفت‌انگیزی بود و... انتخاب هر دانه، به معنی از دست‌دادن بقیه بود (پلات، ۱۳۸۴: ۸۴).

۳.۲.۴ غلبه سنت اجتماعی مردسالار

استر و سها، در فضایی که نمی‌توانند غلبه سنت اجتماعی مردسالار را برتابند، دنیای داستان را رقم می‌زنند. دنیایی که در آن زنان برای دسترسی به مظاهر دنیای نو، به دیوارهای سلطه مردانه برمی‌خورند. از نظر استر، مردان در جامعه قدرتمندند و زنان را مسخر خویش کرده‌اند: «حالا متوجه شدم که مردان متنفر از زن، چگونه می‌توانستند زنان را به اختیار خود درآورند. اینان مثل خدایان آسیب‌ناپذیر و قدرتمند بودند. از عرش خود فرود می‌آمدند و بعد ناپدید می‌شدند» (همان: ۱۱۵).

سها نیز در یک نقاشی، روح آزردۀ یک زن را، به مثابه تصویر تاریخی او، نقش می‌کند. نقاشی، طرحی از یک دختر خپله و کوتاه‌قد بود که از پشتش هزاران خار بیرون زده و به گردن و دست و پایش یک دنیا زنجیر و زنگوله و مهره آویزان بود. روی صورت دختر به جای چشم، بینی و دهان، هاشور زده بود (بصیری، ۱۳۹۱: ۵۲).

تا گویای تحدید اجتماعی زنان باشد.

۴.۲.۴ آشوب غذا و سلطه مردانه

در منطق مردسالارانه، «غذا کلید رمز پذیرش اجتماعی است» (Kendall, 2001: 114) و نقشی اساسی دارد. یکی از کنش‌های اجتماعی استر، به هنگام قرار گرفتن در بُن‌بست‌های روان-اجتماعی، گرسنگی است. وصف غذا و توجه به آن، از منظر جامعه‌شناختی تلاش برای غلبه بر ذهنیت اجتماعی مردسالار است زیرا در ذهنیت غالب اجتماعی، دنیای زن ملازم با توجه به نیازهای دیگران است. از این رو توجه استر به غذا و وصف آن به هدف برطرف کردن نیازهای جسمی خود، «نشان‌دهنده آن است که او به ایده‌های زنانه بی‌توجه است» (Gill, 2008: 77-78).

در بُت دوره‌گرد هم، اعتراض سُه‌ها به این کنش زنانه، روی دیگر سگه است. او از بوی برخی از غذاها بدش می‌آید و از آشپزخانه و درست‌کردن غذا دوری می‌کند. حتی خدمتکار سُه‌ها هم گاهی از آشپزخانه گریزان است (بصیری، ۱۳۹۱: ۱۹). ولع استر و کم‌اشتهایی سُه‌ها، هر دو نوعی اعتراض به مفهوم زنانگی تحت سلطه است زیرا در منطق مردانه «زنان باید به فکر تغذیه دیگران باشند نه اینکه بخواهند به خودشان فکر کنند» (Bordo, 1992: 18).

۳.۴ بازنمایی الگوی زن مدرن

کنش‌های خلاق استر و سُه‌ها، از یک سو تلاش برای بازنمایی الگوی زن مدرن و از سوی دیگر تقابل با دنیای مردسالار است. این وضعیت در داستان کوتاه کاغذ دیواری زرد (Perkins Gilman, 2008) و آثار دیگری هم دیده می‌شود. که در آن زن، با به تصویر کشیدن درون‌مایه اسارت، خشم خود را نسبت به نظام مردسالار نشان می‌دهد. جهان اجتماعی، با تکیه بر غلبه تفکر مردانه، الگوی ذهنی زن مدرن را برنمی‌تابد و این باعث بروز تقابل‌های دوگانه‌ای می‌شود که یک طرف آن زنان معترض و یا منتقد قرار می‌گیرند.

۱.۳.۴ تقابل‌های دوگانه

یکی از وجوه بروز بحران هویت، تعارض و تقابل سنت مردسالار با دنیای نوین اجتماعی است. این تعارض در بُت دوره‌گرد و حباب شیشه، در قالب تقابل‌های دوتایی دیده می‌شود. ایریگاری، وضعیت روانی زنان را در جامعه مردسالار، از دیدگاه فلسفی بررسی می‌کند. او با الهام از دریدا، تقابل‌های دوتایی حاکم بر فلسفه غرب مانند حضور/عدم

حضور، بودن / نیستی، حقیقت / دروغ و خود / دیگری و نیز مرد / زن را بازخوانی می‌کند. با توجه به برتری یک بخش از این تقابل، نسبت به بخش دیگر، ایریگاری نتیجه می‌گیرد که زن در تقابل با مرد، بخش کم‌اهمیت‌تر است که جایی در زبان ندارد. کانون این نظم، مردانه است و نمی‌توان زبانی را بنا نهاد که زن به عنوان سوژه در آن جایی داشته باشد. از نظر او زبان نوشتاری زن در نظامی مردانه گرفتار آمده است، زن فاقد زبان است و از طریق نظام مردانه بازنمایی می‌شود. «او صدایی برای فریاد ندارد. تصویری ندارد و هیچ نمادی نمی‌تواند رنج نیستی او را به تصویر بکشد. هیچ تصویر یا صورتی نمی‌تواند این انتظار را آسان کند» (Irigaray, 1985: 195).

۱.۱.۳.۴ تقابل مرد - زن

تقابل مرد - زن، از جمله تقابل‌های برجسته است. «در حباب شیشه پلات، آشکارا بین دنیای طبیعی و جهان صنعتی تضاد ایجاد می‌کند. او شخصیت‌های مرد را با شهر و آلودگی ارتباط می‌دهد و شخصیت‌های زن را با دنیای طبیعی یکی می‌داند» (Wilkins, 2012: 38). این تعارض در بُت دوره‌گرد نیز در قالب تقابل مرد و زن دیده می‌شود. از نگاه سها، مرد «بدعشق و وحشی» (بصیری، ۱۳۹۱: ۲۳)، «پرخاشگر» (همان: ۲۰؛ ۳۷) و «سرکوبگر» (همان: ۷۹) است. او نیز مانند استر، دنیای مردانه را نمی‌پذیرد. وقتی فرزین در آستانه در منزلش ایستاده است، با طعن او رو به رو می‌شود که «و! دم در بده. اینجا چه کار می‌کنی تو؟» (همان: ۱۷) گویا او حریمی زنانه را تعریف کرده است که حضور دیگری را در آن بر نمی‌تابد. در حباب شیشه، تجربه زندگی مشترک زن و مرد، در فرآیندی کاملاً هدفمند، تقابل آنان را به اشتراک می‌گذارد. مادر استر از پدرش نفرت دارد (پلات، ۱۳۸۴: ۴۶). این نفرت، در روابط سها و فرزین و نیز استر و بادی، به نفرت از ازدواج بدل می‌شود. در بُت دوره‌گرد، مردان موجودات مزور و مرموزی هستند. این امر از گفت‌وگوی بین سهیلا و برادر سها نیز استنباط می‌شود (بصیری، ۱۳۹۱: ۱۹۵). دقیقاً همین تعبیر را استر هم در مورد بادی به کار می‌برد: «فهمیدم تمام این سال‌ها مرا گول زده و اینکه چه مزور عجیبی بود» (پلات، ۱۳۸۴: ۶۹).

۲.۱.۳.۴ بیزاری از ازدواج

عدم پذیرش پیشنهاد ازدواج، اعتراض سها و استر در برابر سنت مردسالاری است. استر نمی‌خواهد هیچ وقت ازدواج کند و می‌گوید: «از اینکه اسیر مرد بشوم

متنفرم» (همان: ۲۳۲). برای او ازدواج یعنی: «ساعت هفت بلند شوم و برایش تخم مرغ و گوشت خوک و نان برشته و قهوه درست کنم. ازدواج یعنی همین» (همان: ۹۲-۹۱). سها نیز به فرزین همان نگاهی را دارد که استر به بادی. او برای فرار از تنهائیش به سهیلا متوسل می‌شود و تن به ازدواج نمی‌دهد (بصیری، ۱۳۹۱: ۷). از نگاه او فرزین «بدعق، وحشی و بی‌شعور» بود (همان: ۲۳؛ ۲۷). همچنان که در نگاه استر، بادی مردی «احمق، بی‌شعور و مزور» بود (پلات، ۱۳۸۴: ۱۴؛ ۶۰). استر «تحمّل ریخت بادی را ندارد» و تن به ازدواج با او نمی‌دهد «حتّی اگر او آخرین مرد روی زمین باشد» (همان: ۶۰) زیرا «به رغم آن گل‌ها و بوسه‌ها و شام‌هایی که یک مرد قبل از ازدواج نثار زنی می‌کند، آنچه در خفا و پس از پایان مراسم ازدواج می‌خواهد آن است که مثل کفش پاک‌کن کف آشپزخانه خانم ویلارد زیر پایش بیفتد» (همان: ۹۲). وجه مشترک اعتراض سها و استر به مردسالاری، این است که هر دوی آنان از ازدواج، سرباز می‌زنند. از نظر آنان «وقتی زنی ازدواج کرد و بچه‌دار شد مثل این است که او را مغزشویی کرده باشند و پس از آن موجودی بی‌اراده می‌شود، مثل یک برده خصوصی در یک حکومت خودمختار» (همان: ۹۳-۹۲).

۳.۱.۳.۴ نفرت زنان از مادر شدن

انتقاد از مادر شدن، انتقاد از هر جریانی است که به بازتولید و نشر سلطه مردانه کمک می‌کند. از نظر استر، زن در حباب شیشه است و رابطه‌ای که در این حباب بازنمایی می‌شود، رابطه جهان بسته زنانه و بچه‌داری است. او به عنوان یک زن مدرن نگاه دیگری به این رابطه دارد:

بعد از آن بادی مرا به اتاقی برد که در آنجا شیشه‌های بزرگی داشتند، پر از جنین‌هایی که قبل از تولد مرده بودند... بچه شیشه آخر، به اندازه یک بچه طبیعی بود و انگار از آن پشت مرا نگاه می‌کرد و خوک‌آسا می‌خندید (پلات، ۱۳۸۴: ۷۰).

در بت دوره‌گرد (۴۶: ۱۳۹۱)، تصویری مشابه از یک جنین رخ می‌نماید. بدین ترتیب استر و سها، باورهای جامعه را در مورد زنان به چالش می‌کشند. گویا وضعیت آنان شبیه به جنین‌های مرده است. در هر دو روایت جهان مردانه، جهان آسودگی است. از نگاه استر «مردان کمترین نگرانی را در دنیا ندارند، در حالی که من [زن] بچه‌دار می‌شوم و مثل زنجیری به گردنم بسته می‌شود» (پلات، ۱۳۸۴: ۲۳۲). او نفرت از مادر شدن را با وصف بیزارکننده‌اش از اتاق زایمان (همان: ۷۲) و بیزاری از بچه (همان: ۱۲۶) بروز می‌دهد.

۴.۱.۳.۴ تقابل دوگانه مادر-دختر

در دو رمان، رابطه مادر و دختر نفی وجه کانونی خانواده است که مرکز بازتولید و نشر گفتمان مردسالاری است. نفی این کانون، از محورهای فکری فمینیسم است. سرکشی استر و سها در برابر مادرهایشان، به واقع طغیان زن مدرن علیه مردسالاری است. در بُت دوره گرد، سها با اجتناب از فرزین، نقش‌های خانوادگی زن را پس می‌زند. استر و سها، مادر را نماینده سنت اجتماعی می‌دانند و به مادران هجوم می‌برند. در حباب شیشه، استر «تصمیم گرفته است که هیچ وقت بیشتر از یک هفته با مادرش زیر یک سقف زندگی نکند» (همان: ۱۲۷) چرا که او از مادرش، «که قیافه مهربان، بی‌رنگ و سرزنش‌آمیزی داشت» (همان: ۱۸۲؛ ۲۴۷)، متنفر بود (همان: ۲۱۴) صدای خوک‌مانند او ناراحتش می‌کرد (همان: ۱۳۲). سها نیز نمی‌تواند با مادرش زندگی کند و می‌گوید: «وقتی مامانم می‌بینم به یاد فاجعه می‌افتم، چیزی مثل زلزله، سیل، طوفان. حس خطر می‌کنم. می‌ترسم. دلهره می‌گیرم» (بصیری، ۱۳۹۱: ۳۵). او همواره با مادرش در نزاع است (همان: ۱۳۱؛ ۱۴۱-۱۴۰) و مستقل از خانواده و در آپارتمانی جداگانه زندگی می‌کند (همان: ۷-۸). علاوه بر این سهیلا، خدمتکار سها، نیز جدای از مادرش زندگی می‌کند، با او دعوا می‌کند (همان: ۳۲؛ ۱۰۱؛ ۱۰۹؛ ۱۲۸؛ ۱۴۳) و از زندگی با مادر، اجتناب می‌کند (همان: ۹-۸). او سعی می‌کند با مشارکت اجتماعی و استقلال مالی، به حل مشکلات خانواده‌اش کمک کند. این استقلال، نقطه مقابل منطق مردسالار است که زن را موجودی وابسته می‌داند.

۵.۱.۳.۴ تقابل مادر-دختر در رابطه با پدر

وجه دیگری از روابط مادر و دختر در نوع ارتباط آنان با پدر جلوه‌گر می‌شود. استر با پدرش روابط بسیار دوستانه داشته است (پلات، ۱۳۸۴: ۸۱) و سها نیز پدرش را دوست دارد زیرا پدر برای او یادآور چیزهای از دست رفته است (بصیری، ۱۳۹۱: ۳۵). دوستی با پدر، مادر و دختر را برای به دست آوردن مرد خانواده در برابر هم قرار می‌دهد و این از ویژگی‌های نظام‌های اجتماعی پدرسالار است. ایریگاری (۱۹۹۳: ۱۰۲)، علت اختلاف بین مادر و دختر را به ناتوانی مرد در درک احساس مادرانه و همچنین به فقدان هویت زنانه نسبت می‌دهد. به نظر او، زن برای مقبولیت باید نقش مادر را برای مرد ایفا کند. این کار باعث می‌شود که او هویت زنانه خود را فراموش و مادر خود را رها کند. به این ترتیب مردها، مادر و دختر را تبدیل به رقیب می‌کنند.

۴.۴ افسردگی، جنون، خودکشی

۱.۴.۴ افسردگی

۱.۱.۴.۴ جهان اجتماعی عامل افسردگی

زندگی زنان در جهان بسته اجتماعی، برای آنان یادآور جمع دو نقیض است: آزادی و اسارت. مونیکا فلودرنیک (2019: 532) به هفت نوع اسارت زنان اشاره می‌کند: اسارت در زندان، اسارت در خانه و امور مربوط به آن، اسارت در ازدواج، هیستری یا جنون، اسارت زنان در ساختارهای اجتماعی و مذهبی جامعه پدرسالار، اسارت در زنانگی و فیزیولوژی زنانه، اسارت زن هنرمند به خاطر محدودیت‌های جنسیتی. دنیای استر و سها، سرشار از این اسارت‌هاست. حباب و بت دو استعاره مفهومی هستند که دنیای بسته آنان را، به صورت براعت استهلال بر ما روشن می‌کنند. حباب، حصار شفاف است که سقف و اطراف آن بسته شده و علی‌رغم اینکه فرصت دیدن ظرفیت‌های اجتماعی را به زن می‌دهد، فرصت بهره‌گیری را از او می‌گیرد. همان‌گونه که بت دوره‌گرد، استعاره‌ای است که زن را گرفتار مفهوم کالاشدگی می‌بیند. ویلکینز معتقد است «پدرسالاری یک سیستم بسته و ناسالم است که تأثیر مخربی روی استر و شخصیت‌های زن و طبیعت دارد» (۲۰۱۲: ۳۸). چارچوب‌های همین جهان بسته است که سها را نیز تا مرگ همراهی می‌کند. این جهان بسته، در هر دو رمان با یک استعاره مفهومی، تعبیر می‌شود: حباب شیشه. این استعاره با تکرار گزاره انسان تنها، به نوعی بیانگر غلبه فردیت و افول عاطفه در جوامع است و این صدای غم‌بار را که «شهر دور بود از ما. پشت پنجره بود شهر و دور بود از ما» (بصیری، ۱۳۹۱: ۱۷۳؛ ۱۷۴) به گوش می‌رساند. در حباب شیشه، تصویر زنی که در حباب شیشه زندانی است، تکرار می‌شود (پلات، ۱۳۸۴: ۲۲۶؛ ۲۴۸؛ ۲۵۲). این تکرار اعتراض به سنت اجتماعی حاکم و دربردارنده جریانی است که روح زن را آن‌چنان می‌آزارد و او را افسرده می‌کند که می‌گوید: «برای کسی که درون شیشه بود، بی‌روح، بی‌حرکت، مثل یک جنین مُرده، دنیا به تنهایی یک کابوس بود» (همان: ۲۴۸). در رمان بت دوره‌گرد نیز واقعیت‌های استعاری حباب شیشه، در رؤیاهای سهای آواره، دیده می‌شود. آنجا «آسمان و زمین هم‌رنگ است و مهی غلیظ، سنگین و ثابت مثل دیوار، اطراف سها را گرفته است» (بصیری، ۱۳۹۱: ۹۶). این مه کاملاً شبیه به حباب شیشه‌ای است که بر روح و زندگی استر چنبره انداخته و از سها زنی ساخته است که نامزدش، پدرش، مادرش، دوستش، شهرزاد و به طور کلی جامعه او را طرد می‌کند

و حتی پرستارش هم گاهی با ستم اجتماعی در مورد او همراه می‌شود. این جریان او را مانند استر به گریه‌های بی‌جهت (همان: ۲۸؛ پلات، ۱۳۸۴: ۱۰۸؛ ۱۱۰)، انزوا طلبی و در نهایت افسردگی می‌کشاند.

در بررسی کهن‌الگوهای ادبیات زنان، آنیس پرات (1981: 51)، به کهن‌الگوی حصار اشاره می‌کند که نویسندگان زن برای توصیف زن مجنون از آن بهره می‌برند. آنان، ازدواج را یکی از دلایل جنون زنان می‌دانند و با استفاده از استعاره‌های متعدّد، زندگی در خانه را به زندگی در آسایشگاه روانی تشبیه می‌کنند و نشان می‌دهند که چگونه زنان در شرایط غیرانسانی خانه دچار جنون می‌شوند.

استر در چند مورد، که در شرایط افسردگی و بیماری است، خود را مریض نمی‌داند (پلات، ۱۳۸۴: ۱۸۷-۱۸۵). سها نیز مثل او خود را بیمار نمی‌داند و بعد از آنکه قرص‌هایش را به صورت مادرش می‌پاشد، جیغ می‌زند که «من مریض نیستم، من دیوانه نیستم» (بصیری، ۱۳۹۱: ۱۳۱-۱۳۰). این عدم پذیرش، با توجه به عامل پیدایی آن که جامعه است، یادآور تعریف طنزآمیز بیرس از دیوانه است که می‌گوید:

دیوانه کسی است که به درجه بالایی از استقلال عقلی رسیده است، از افکار، گفتار و کردار معمول زمانه، که عاقله مردم با توجه به وضع خودشان به صورت استاندارد درآورده‌اند، پیروی نمی‌کند، با اکثریت هماهنگ نیست و خلاصه غیرعادی است. باید اضافه کنیم که مهر دیوانگی را کسانی به پیشانی دیوانگان زده‌اند که خود هیچ دلیلی برای اثبات عاقل بودن خود ندارند (۱۹۸۵: ۲۱۸).

جریان اجتماعی مردسالاری، در مواردی کار زنان را به جنون می‌کشاند. رؤیاهای سها و افکار و کنش‌های استرگرین وود، سرشار از خیالات و حالات آزاردهنده است. آنان بخشی از جامعه زنان و دخترانی هستند که در حباب جامعه خود گرفتار آمده‌اند و بین خود با دختران دیگر هیچ تفاوتی قائل نیستند: «چه چیز ما در بل ساینز، با دخترانی که در دانشکده‌ای که به آن برمی‌گشتم، همان‌ها که بریج بازی می‌کردند، غیبت می‌کردند و مطالعه می‌کردند تفاوت داشت؟ آن دخترها هم به نحوی زیر یک حباب شیشه بودند» (پلات، ۱۳۸۴: ۲۴۸). بنابراین منطق، جامعه مردمحور، اندیشه‌های برابرخواه و معترض به سنت اجتماعی مردسالار را روان‌پریش قلمداد می‌کند و زن را به سمت افسردگی سوق می‌دهد.

۲.۱.۴.۴ افسردگی و جهان بی‌ارزش

اینکه با توجه به بنیان‌های جامعهٔ مردسالار، زن در هر شرایطی زیر حبابِ شیشه است و یا بت (زیباروی) دوره‌گرد و آواره‌ای است که جهان مردم‌محور او را همچون ابزاری برای رسیدن به اهداف خود به کار می‌گیرد، روح زنان را آزرده و در مواردی آنان را به سمت هیچ‌انگاری جهان سوق داده است. آنگونه که هر آنچه مردم می‌کنند در نظر زن بیهوده می‌آید (همان: ۱۳۷).

استر و سها، در یک جبر اجتماعی، جهان برابر را بی‌ارزش می‌دانند. از نگاه استر دنیا «کثافتی بیش نیست» (همان: ۱۲۱). او می‌گوید:

اگر خانم گینی یک بلیط دوسرهٔ اروپا هم به من می‌داد یا یک بلیط سفر دور دنیا، باز هم کم‌ترین تفاوتی نمی‌کرد زیرا هر کجا که نشسته بودم، همچنان زیر همان حبابِ شیشه نشسته بودم و توی همان هوای ترشیدهٔ خودم می‌جوشیدم (همان: ۱۹۶).

این تصویر روایی تقارن حبابِ شیشه و مرگ را در رؤیاهای سها و افکار استر، که در قالب جنین مرده بازنمایی می‌شود، تکرار می‌کند. سها هم زیر فشارهای اجتماعی، آرامش ندارد. «خواب‌های او دیگر خواب نیست، یک جور مرگ است، خواب‌های او هیچی نیست» (بصیری، ۱۳۹۱: ۱۳۰). این روان‌پریشی، زن را به این نقطه می‌رساند که جهان، برای انسان چیزی جز مرگ نیست. او در یک نگاه هیچ‌انگار تولد جبرآمیز انسان را، عین مرگ می‌داند و می‌گوید: «هم‌زمان به دنیا آمدم و از دنیا رفتم» (همان: ۱۸۵).

۳.۱.۴.۴ زن، افسردگی و روان‌پزشکی

عدم پذیرش روان‌پزشک از سوی سها و جبر حاکم برای درمان در بت دوره‌گرد با نقدهای فمینیستی پلات کاملاً هم‌ساز است چرا که در نقد فمینیستی «روان‌پزشکی عاملی است برای سرکوب زنان» (Ferretter, 2010: 128-134). در تعریف مردسالارانه «پذیرش نقش زن و مادر از سوی زن و اهمیت دادن به ظاهر و زیبایی نشان سلامت روانی است، در حالی که پذیرش این نقش‌ها [و یا مبارزه برای عدم پذیرش آن]، زن را به جنون می‌کشاند» (همان).

در حبابِ شیشه و بت دوره‌گرد، استر و سها از روان‌پزشکی فاصله می‌گیرند. استر از روان‌پزشک متنفر است (پلات، ۱۳۸۴: ۱۳۷) و به دلیل رفتار تکبرآمیز دکتر گوردون از او فاصله می‌گیرد. سها نیز با اینکه روان‌پزشکش زن است، با تن دادن به دانش روان‌پزشکی

مشکل دارد چرا که در باور فمینیستی، دانش روان‌پزشکی، ابزاری در خدمت نظام مردسالار بوده است. فیلیس چسلر (2018: 55) معتقد است که زنان در آسایشگاه‌های روانی تجربه‌های زندگی در خانواده را تکرار می‌کنند. روان‌پزشکان، که بیشتر مرد هستند، با بیماران زن، مانند زنان و دخترانشان رفتار می‌کنند. به گونه‌ای که گویا بدبختی آنان به علت زن بودن آنهاست. سها و استر دو بی‌قرارند که آسودگیشان را در عدمشان می‌جویند. سها برخلاف استر، که خود را در ردیف غیرقابل مداواترین افراد قرار می‌دهد (همان: ۱۶۹)، معتقد است که روان‌پزشک نمی‌تواند او را در رهایی از بی‌قراری و پریشانی کمک کند (بصیری، ۱۳۹۱: ۸۶). او بیمار بودن را نمی‌پذیرد و در رویکردی بهلول‌گونه، با تعریفی خاص از دیوانه، پارادوکس عقلاء مجانین را به یاد می‌آورد: «دیوونه‌ها تنها کسانی هستند که خنده‌شون نه خنده تمسخره و نه خنده تحقیر. خنده‌شون به معنای واقعی خنده‌س. خنده ناب و خالص» (همان: ۱۳۷). با این همه، هم سها و هم استر تحت درمان قرار می‌گیرند. استر در والتون، با تجویز دکتر گوردون به شوک الکتریکی تن می‌دهد (پلات، ۱۳۸۴: ۱۴۵) و سها نیز به داروهای روان‌پزشکش. نتیجه کار پزشکان این است که هر دو به جریان مرگ اندیشی، جنون و خودکشی می‌رسند. به نظر می‌رسد شعر بهار در اینجا مصداق دارد که:

طبیعیانی که در بالین مایند به عزرائیل دگالی نم‌ایند
(بهار، ۱۳۹۱: ۸۳۸)

۲.۴.۴ جنون

بخش عمده‌ای از ادبیات زنان، روایت‌هایی است که یک شخصیت زن تنها می‌تواند با رفتار غیرزنانه، که از نظر جامعه جنون‌آمیز تلقی می‌شود، علیه شرایط موجود طغیان کند (Pratt, 1981: 52). برخی از پژوهشگران، با توجه به غلبه اجتماعی مردسالاری بر تاریخ جهان و آسیب‌هایی که بر روح زنان وارد کرده است، معتقدند که جنون، برآمده از این جریان است و در زنان دامنه نفوذ وسیع‌تری داشته است. اویکونن (2004) معتقد است که بیش از دو هزار سال است که جنون ارتباط تنگاتنگی با جسم زن دارد. الگوی شخصیت استر و سها، الگویی آمیخته به خلأقیّت است و خلأقیّت زن، با جنون او ارتباط دارد زیرا «در طول تاریخ، مفهوم جنون توسط مردها تعریف شده و به زن‌ها ربط داده شده است» (De Villiers, 2019: 1-11). سها و استر با ورود به جهان خلأقیّت، به نوعی در برابر سنت

مردسالارانه زبان، طغیان می‌کنند و با ستم جامعه مردسالار، گرفتار افسردگی و جنون می‌شوند.

گیلبرت و گوبار با اشاره به یکی از اشعار پرکینز گیلمن، به درون‌مایه اسارت و تلاش برای رهایی در آثار نویسندگان زن قرن نوزدهم اشاره می‌کنند. در این آثار خانه، اصلی‌ترین مکان اسارت زن است و اشیاء و مکان‌های دیگر نیز نقش نمادین اسارت و تلاش برای رهایی را ایفا می‌کنند: شنل و لباس، آینه‌ها، نقاشی‌ها و مجسمه‌ها، کمد‌ها، کسوها و جعبه‌های بزرگ، و لوازم و مبلمان خانه دائماً در آثار نویسندگان زن قرن نوزدهم تکرار می‌شوند تا نشان دهند که «زندگیش [زن] در یک چارچوب جا گرفته است/ و او این چارچوب را به امید رهایی تحمل می‌کند» (Gilbert and Gubar, 2000: 84-85). بنابراین زنانی که سعی می‌کنند این قالب تحمیلی را بشکنند و از نظام مردسالاری فرار کنند توسط این نظام مجنون تلقی می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت که فشارهای اجتماعی جهان مردسالار، عامل جنون سنها و استر است.

۳.۴.۴ مرگ‌اندیشی

یکی از پیرودهای اصلی در دو رمان مرگ‌اندیشی است. این جریان فکری مبتنی بر هیچ‌انگاری جهان و رهاشدن از زمان است و در آن کنش‌هایی ماخولیاگونه دیده می‌شود که در مواردی از جهان بیرون تهی است. انسانی که تمام لحظات زندگیش را زیر فشار مداوم حباب شیشه می‌بیند، «به دنیا نگاه می‌کند، چیزی با خود ندارد به جز همان دوره زندانی در اتاق کیسه‌ای شکنجه و مرگ» (بصیری، ۱۳۹۱: ۱۸۰) و به این ترتیب در هر دو رمان، مرگ بر سراسر زندگی سایه می‌افکند. گاهی یک ستاره سینما می‌میرد (پلات، ۱۳۸۴: ۱۵۵)، زمانی در ساحل دریا به مرگ می‌اندیشد و در افکارش غرق شدن را بهترین و سوختن را بدترین روش مُردن قلمداد می‌کند (همان: ۱۶۳-۱۶۰؛ بصیری: ۱۳۹۱: ۲۹)، گاهی سنها در خواب عروسک‌هایی می‌بیند که چهره ابدی دارند (همان: ۱۷۸) و گاه در خیالاتش، پسر بچه‌ای را می‌بیند که وقتی به او نگاه می‌کند، می‌میرد (همان: ۱۸۷-۱۸۶). او جهان را شبیه به یک تابوت می‌بیند: «حبس شده‌ام. عجیب است در این تاریکی می‌توانم تصور کنم کجا هستم. من توی قالبی فلزی خوابیده‌ام، فضایی بسته درست به اندازه تنم» (همان: ۲۰۳). او در ادامه می‌گوید: «من مُرده‌ام و این نفس کشیدن و فکرکردنی است مختص به عالم مرگ. پس مرگ یعنی

همین؛ تنها ماندن و با خود حرف زدن و این حس مرموزی است که دست از سر آدم بر نمی‌دارد» (همان: ۲۰۵-۲۰۴).

یکی از ابعاد مرگ‌اندیشی، رها شدن از بند زمان است. سها به رهایی از بند زمان می‌اندیشد و می‌گوید: «ساعت بی عدد و عقربه، یعنی رها شدن از بند زمان» (همان: ۲۰۱). از نگاه سها، این ساعت زمان مرگ او را نشان می‌دهد. او در فراخوانی فرجام‌شناسانه اعلام می‌کند: «شما پاک طبتان عجله کنید که در روز پایان دروازه‌ی روزی بزرگ به رویتان گشوده خواهد شد» (همان: ۲۰۵).

۴.۴.۴ خودکشی

دنیا برای استر و سها تازگی دارد و دوستش دارند. آنان مثل دو کاشفند که در سکانس‌های مختلف زندگی متولد می‌شوند و در یک تراژدی اجتماعی، به افسردگی، جنون و خودکشی می‌رسند. استر بارها برای خودکشی تلاش کرده بود. او در بخشی از داستان از کال می‌پرسد: «اگر می‌خواستی خودت را بکشی چه کار می‌کردی؟» (پلات، ۱۳۸۴: ۱۶۶) و این نشان می‌دهد بیشتر از هر زمانی به پایان زندگی در حباب فکر می‌کند. استر یک بار سعی کرده بود در حمام و با استفاده از تیغ خودکشی کند (همان: ۱۵۷) و یک بار هم می‌خواست خودش را حلق‌آویز کند (همان: ۱۶۸). تلاش ناموفق او برای غرق شدن در آب (همان: ۱۷۱-۱۷۰) و خوردن پنجاه قرص به یک‌باره (همان: ۱۷۷-۱۷۹) به خوبی از دل‌زدگی یک زن اسیر در حباب شیشه پرده برمی‌دارد. این، بخشی از زندگی غم‌انگیز سها نیز هست. او هم یک بار با تیغ اقدام به خودکشی می‌کند و وقتی سهیلا به هتل برمی‌گردد، سها را می‌بیند که «مچاله کنار تخت نشسته و از مچ دستش خون می‌ریزد» (بصیری، ۱۳۹۱: ۹۹) در ادامه این تلاش‌ها برای مرگ، بالاخره روز سها «توی آزادراه خروج از شهر، پیدا شد. او و ماشینش به یک ورقه نازک آلومینیوم تبدیل شده بودند» (همان: ۲۱۴).

پایان غم‌انگیز پلات (نویسنده حباب شیشه) و سها (شخصیت اصلی رمان بُت دوره‌گرد)، نقطه تکامل داستان زنانی از این دست است که در تنازع میان هویت خود و رئالیسم اجتماعی، گوهر جان را می‌بازند. آنان یادآور این نغمه دردناک پلات در شعر «لبه» هستند که:

«این زن به کمال رسیده است / بر جسم بی‌جان / لبخند پیروزی نشسته است / در پیچ و خم ردای بلندش / توهم تقدیری یونانی موج می‌زند / پاهای برهنه‌اش می‌گویند / این همه راه آمده‌ایم، دیگر تمام شد» (موحد، ۱۳۷۷: ۱۲۴؛ Plath, 1981: 272).

۵. نتیجه‌گیری

مقایسه دو رمان، فضای اجتماعی حاکم بر نیمه قرن بیستم در آمریکا و اوایل قرن بیست و یکم را بازنمایی می‌کند. شباهت‌های گسترده این دو رمان، به ما نشان می‌دهد که تجربه زنان در رخدادهای مدرنیته، اگر چه در دو زمان و مکان متفاوت رخ می‌دهد، شباهت‌های فراوانی دارد و رنج‌های زنان در جوامع مردسالار یکسان است. واکنش غیرعادی سها و استر نسبت به غذا، پیش‌رو بودن هر دو در جهان اجتماعی، بدبینی آنان نسبت به مردان، تنفر هر دو نویسنده از مادران و گرایش آنان به پدر، سیر زندگی آنان به سمت افسردگی و بعد هم جنون و خودکشی، همه و همه وجوهی از تغییر نگرش زنان نسبت به جامعه، شاخص‌های جوامع مردسالار و مرحله گذر از این سنت اجتماعی را بروز می‌دهد.

بررسی وجوه شباهت دو رمان *حباب شیشه* و *بت دوره‌گرد* به ما نشان می‌دهد که تقابل ذهنیت تاریخی جوامع و افکار مدرن اجتماعی، ستیز یا تقابل دوگانه معنا در جهان اجتماعی را سبب شده و غلبه فردیت در جامعه را ایجاد کرده است. این امر باعث بسط بروز بحران هویت شده و دنیای زنانه از آن بیشتر آسیب دیده است. انزوای زنان و قرارگرفتن آنان در حباب پوشالی و جنسیت‌زده تاریخی در جهان امروز، باعث بروز اثرات روان رفتاری و نیز ایجاد جریان‌های فکری خاصی شده است که در جهان فرهنگ در حال تکرار، تداوم، حفظ و یا ترویج است. این امر در جهان روایت، به مثابه جهان واقع، نیز مشهود است به گونه‌ای که سیر روایی در دو رمان *بت دوره‌گرد* و *حباب شیشه* بیانگر تلاش شکست‌خورده انسان مدرن برای ره‌ایش از جبر اجتماعی و ذهنیت قالبی است که زن را در روی‌کردی تقدیرگرایانه، دارای سرنوشتی محتوم می‌داند. تلاش دو شخصیت اصلی در دو روایت، نوعی کانون‌گریزی اجتماعی را، به هدف فرار از بحران هویت القا می‌کند.

در هر دو رمان غلبه سنت اجتماعی مردسالار باعث بروز تقابل‌های دوگانه اجتماعی، عدم پذیرش زنان در برخی نقش‌های اجتماعی، بروز انزوای اجتماعی، افسردگی، جنون و در نهایت خودکشی زنان شده است.

کتابنامه

- انوشیروانی، علیرضا (۱۳۹۰). «ضرورت آشنایی با نظریات ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه فرهنگستان. دوره اول. شماره پیاپی ۳. صص ۸-۳.
- بصیری، مرجان (۱۳۹۱). بت دوره‌گرد. تهران: ققنوس.
- بهار، محمدتقی (۱۳۹۱). دیوان اشعار. تهران: انتشارات نگاه.
- پلات، سیلویا (۱۳۸۴). حباب شیشه. ترجمه گلی امامی. تهران: باغ نو.
- حکمت، شاهرخ و آبادی، حمیده (۱۳۸۹). «اشعار سیلویا پلات و فروغ در نقد فمینیستی «الاین شوالتر»». در مطالعات ادبیات تطبیقی. شماره ۱۵. صص ۸۰-۵۷.
- روزبه کوهشاهی، روح‌الله و انوشیروانی، علیرضا (۱۳۹۲). «تأثیرگذاری حافظ بر ملک‌الشعراى انگلیس آلفرد تینسن». پژوهش‌نامه ادبیات غنایی. سال یازدهم. شماره ۲. صص ۱۶۲-۱۴۳.
- ستاری، جلال (۱۳۷۸). «زن تصویر تقدیر آدمی است». در هویت ملی و هویت فرهنگی. تهران: مرکز. صص ۲۱۰-۱۹۲.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). تجلّد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید. ترجمه ناصر موقّیان. تهران: نشر نی.
- ملک‌مرزبان (۱۳۸۲). «من دیگر در شعر سیلویا پلات». در گوهران. شماره ۲. صص ۱۳۹-۱۳۵.
- موحد، ضیا (۱۳۷۷). «سیلویا پلات». در ارغنون. شماره ۱۴. صص ۱۲۸-۱۰۹.

- Bierce, Ambrose. (1985). *The Enlarged Devil's Dictionary*. London: Penguin.
- Bryfonsky, Dedriaed. (2012). *Depression in Sylvia Plath's the Bell jar*. Detroit: Gale.
- Butler, Judith. (1999). *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. New York: Routledge.
- Carrier, Jerry. (2015). *Hard Right Turn: The History and Assassination of the American Left*. New York: Algora Publishing.
- Chesler, Phyllis. (2018). *Women and Madness*. Chicago: Lawrence Hill Book.
- De Beauvoir, Simone. (1956). *The Second Sex*. Trans. Trans. H. M. Parshley. 2nd ed. London: Jonathan Cape.
- De Villiers, Stephanie. (2019). *Metaphors of Madness: Sylvia Plath's Rejection of Patriarchal Language in the Bell jar*. *English Studies in Africa*. Vol.62. Issu2. Pp.1-11.
- Ferrtter, Luke. (2010). *Sylvia Plath's Fiction: A Critical Study*. Edinburg: Edinburg University Press.
- Fludernik, Monika (2019). *Metaphors of Confinement: The Prison in Fact, Fiction, and Fiction and Fantasy*. Oxford: Oxford University press.
- Giddens, Anthony. (1991). *Modernity and Self-identity: Self and Society in the Late Modern Age*. Stanford: Stanford university press.

- Gilbert, Sandra. M and Susan Gubar. (2000). *The Madwoman in the Attic: The Woman Writer and the Nineteenth Century Literary Imagination*. 2nd Ed. New Haven: Yale University Press.
- Irigary, Luce. (1993). *An Ethics of Sexual Difference*. Trans. Carolyn Burke and Gillian G. Gill. Ithaca: Cornell University Press.
- _____. (1985). *Speculum of the Other Woman*. Trans. Gillian C. Gill. 3rd ed. Ithaca: Cornell University Press.
- Irigaray, Luce. (1985). *Speculum of the Other Woman*. Trans. Gillian Gill. Ithaca: Cornell University Press.
- Kendall, Tim. (2001). *Sylvia Plath: A Critical Study*. London: Faber & Faber.
- Kristeva, Julia. (1982). *Powers of Horror: An Essay on Abjection*. Trans. Leon S. Roudiez. New York: Columbia University Press.
- Oikkonen, Venla. (2004). "Mad Embodiments: Female Corporeality and Insanity in Janet Frame's Faces in the Water and Sylvia Plath's the Bell jar". *The Electronic Journal of the Department of English at the University of Helsinki*.3 (online publication; no page numbers).
- Perkins Gillman, Charlotte. (2008). *The Yellow Wallpaper*. Project Gutenberg.
- Plath, Sylvia. (1981). *The Collected Poems*. Ed. Ted Hughs. 4th ed. New York: Harper & Row.
- Pratt, Annis (1981). *Archetypal Patterns in Women's Fiction*. Bloomington: Indiana University Press.
- Showalter, Elaine. (1998). *Toward a Feminist poetics*. Boston: Bedbford.
- Walby, Sylvia. (1991). *Theorizing Patriarchy*. 2nd ed. Oxford: Basil Blackwell.
- Wilkins, Alison. (2012). "The Domesticated Wilderness: Patriarchal Oppression in the Bell Jar". *Critical Insights: The Bell Jar*. Ed Janet McCann. Texas: Salem Press.